

سجاد آیدنلو
دانشیار دانشگاه پیام نور ارومیه

ملاحظاتِ دربارهٔ واژه‌نامه شاهنامه

۱۵۵-۱۶۹

ملاحظات دربارۀ واژه‌نامه شاهنامه

سجاد آیدنلو

چکیده: جدیدترین و فعلاً دقیق‌ترین فرهنگ تخصصی شاهنامه، واژه‌نامه شاهنامه دکتر جلال خالقی‌مطلق است که به کوشش دو تن از بانوان محقق از تلیق واژه-نامه بیوسب بخشهای اول، دوم و چهارم یادداشت‌های شاهنامه دکتر خالقی‌مطلق و دو همکارشان فراهم آمده و نشانی ابیات شاهد براساس چاپ دو جلدی ویرایش دوم تصحیح ایشان تنظیم شده است. در این مقاله نخست پیشنهادهایی دربارۀ معنای بعضی لغات و ترکیبات شاهنامه در این واژه‌نامه مطرح و سپس به چند نکته دیگر دربارۀ آن اشاره شده است.

کلیدواژه: فردوسی، شاهنامه، واژه‌نامه، خالقی‌مطلق، نقد.

ملاحظات حول (معجم الشاهنامه)

سجاد آیدنلو

المخالصة: يعدّ كتاب معجم الشاهنامه من تأليف الدكتور جلال خالقي مطلق واحداً من أحدث المعاجم الخاصّة بالشاهنامه وأدق ما صدر في هذا الباب حتّى الآن. وهذا المعجم هو ثمرة جهود سيّدتين من المحقّقات اللتان قامتتا بإعداده من خلال تليق قوائم المفردات الملحقة بالأقسام الأوّل والثاني والرابع من تعليقات الدكتور خالقي مطلق واثنتان من زملائه على الشاهنامه. أمّا عناوين الأبيات المستشهد بها فهي مطابقة للطبعة الثانية ذات المجلدين للتحرير الثاني من تصحيحه.

وهذه المقالة تبدأ بتقديم بعض المقترحات حول المعاني المذكورة في هذا المعجم لبعض مفردات وتراكيب الشاهنامه، ثمّ تقدّم عدداً من الملاحظات الأخرى ذات الصلة بهذا المعجم.

A Scientific-Critical Correction of a Pahlevāni Poem

By: Sajjād Aydenloo

Abstract: *Shahriyār-nāme* is one of the long pahlevāni poem (epic poem) about Rostam's grand-grand-grandchild. This poem has already been published twice by the late professor Homaīe and Dr. Bigdeli, yet it was not complete (925, and 5175 verses). Its new correction which is based on three versions and include twelve thousands and sixty nine verses has been published along with detailed introduction and annotations. Introducing this publication, the present article intends to put forward some suggestions and questions regarding the introduction, annotations, and the text.

Key words: *Shahriyār-nāme*, correction, criticism, Epic poetry.

ملاحظاتى درباره‌ واژه‌نامه شاهنامه

سجاد آيدنلو

واژه‌نامه شاهنامه جلال
خالقى مطلق؛ به كوشش
فاطمه مهرى و گلاره هنرى؛
تهران، انتشارات سخن، چاپ
اول، ۱۳۹۶.

شاهنامه فردوسى متن مهم و مشهورى است كه از همان زمان نظم، بسيار پرخواننده و مورد اقبال بوده و همين سبب شده علاوه بر ذكر بعضى لغات و تركيبات آن در فرهنگ‌هاى عمومى فارسى، واژه‌نامه‌هاى تخصصى جداگانه‌اى نيز براى آن تأليف شود تا خوانندگان و علاقه‌مندان اين اثر آسان‌تر از آن بهره بگيرند. قديمى‌ترين فرهنگ حماسه‌ملى ايران كه تا امروز شناخته شده معجم شاهنامه علوى طوسى است كه احتمالاً ميان سال‌هاى (۵۴۹ يا ۵۵۹-۵۸۹ ق.ه) تدوين شده^۱ و دربردارنده ۱۶۶ واژه است. پس از اين واژه‌نامه مختصر، در سده‌هاى گذشته فرهنگ‌هاى تخصصى ديگرى هم براى شاهنامه نوشته شده كه از بعضى از آنها فعلاً نشانه و نسخه‌اى در دست نيست و بعضى ديگر نيز هنوز تصحيح و چاپ نشده است. در دوره معاصر به دنبال رونق پژوهش‌هاى شاهنامه‌شناختى، در حوزه فرهنگ‌نويسى شاهنامه هم كارهاى متعددى در هر دو زمينه لغات و تركيبات و نام‌هاى خاص (كسان و جاى‌ها) صورت گرفته^۲ كه معروف‌ترين و پرزحمت‌ترين آنها فرهنگ بسامدى فريش آلمانى است.

اغلب واژه‌نامه‌هاى شاهنامه كه در روزگار ما تأليف شده، چهارايراد/ نقص اساسى را دارد: ۱. استفاده از چاپ‌هاى نامعتبر يا كم‌اعتبار شاهنامه براى استخراج و معنى‌گذارى لغات و تركيبات ۲. به دست ندادن همه معانى لغات و تركيبات در ابيات شاهنامه ۳. نياوردن بعضى لغات و تركيبات در فرهنگ ۴. رعايت نكردن اصول علمى فرهنگ‌نويسى.

در بين اين فرهنگ‌ها، فرهنگ شاهنامه دكتور على رواقى^۳ با وجود موارد درخور بحث به لحاظ روش و محتوا^۴ فعلاً جامع‌ترين فرهنگ تخصصى و واژه‌نامه پيوست يادداشت‌هاى شاهنامه دكتور خالقى مطلق و دو همكارشان دقيق‌ترين فرهنگ تدوين شده براى حماسه‌ملى ايران است.^۵

دكتور خالقى مطلق در پايان بخش‌هاى اول، دوم و چهارم يادداشت‌هاى شاهنامه پربيرگ و بار خويش و دو همكارشان (دكتور محمود اميدسالار و دكتور ابوالفضل خطيبى) در تصحيح شاهنامه، واژه‌نامه‌اى آورده‌اند كه نخستين بار به ترتيب در سال‌هاى ۱۳۸۰ ش، ۲۰۰۶ و ۲۰۰۹ م به ضميمه اين يادداشت‌ها چاپ شده است. اين واژه‌نامه چون به صورت جداگانه و پيوست در سه بخش از يادداشت‌هاى شاهنامه منتشر شده بود يا براى برخى از علاقه‌مندان و محققان شاهنامه شناخته شده نبود يا به آسانى و دقت كامل نمى‌توانستند از آن استفاده بكنند. از همين روى پس از انتشار ويرايش دوم تصحيح دكتور خالقى مطلق (ابتدا در دو و سپس چهار جلد) واژه‌نامه يادداشت‌هاى شاهنامه ايشان به كوشش دكتور فاطمه مهرى و خانم گلاره هنرى در هم ادغام و نشانى شواهد لغات و تركيبات از چاپ هشتم جلدى پيشين به ويرايش جديد دو جلدى تغيير داده شده. همچنين شماری از واژه‌هاى تازه و ويرايش دوم. كه در متن و به تبع واژه‌نامه تصحيح قبلى نيست. براين فرهنگ افزوده شده است. نتيجه اين كار كتاب واژه‌نامه شاهنامه است كه انتشارات سخن در ۴۰۳

۱. در اين باره، رك به: اكبر نحوى، «نكته‌اى درباره مؤلف معجم شاهنامه»، كتاب پاژ، ص ۱۵۷.

۲. براى آشنايى با فرهنگ‌هاى قديم و جديد شاهنامه رك به: سجاد آيدنلو؛ دفتر خسروان، ص ۳۰۳-۳۰۷؛ ابوالفضل خطيبى، «نگاهى به فرهنگ‌هاى شاهنامه (از آغاز تا امروز)»، نامه فرهنگستان، ص ۳۷-۵۷.

۳. تهران، فرهنگستان هنر، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۲۲۲.

۴. در اين باره، رك به: محمّد افشين وفايى؛ «عيب‌گوياى بيشتريگم كرده راه»، بخارا، ص ۶۹۴-۷۲۷.

۵. بعد از اين دو فرهنگ و البته با فاصله‌اى بسيار بايد از دو كتاب واژه‌نامك، تأليف مرحوم استاد عبدالحسين نوشين (تهران، بنياد فرهنگ ايران، بى‌تا، چاپ دوم، انجمن آثار ملى، ۱۳۵۰، چاپ‌هاى سپسين انتشارات دنياى كتاب و بعد معين) و فرهنگ لغات و تركيبات شاهنامه، تأليف آقاى داريوش شامبياتى (تهران، آران، ۱۳۷۵) ياد كرد.

در این بیت «آب افسرده» مشبّه به «دَر» است و در معنای اصلی / واقعی خود یعنی «آب منجمد» به کار رفته.

آتش: کنایه از خورشید (ص ۱۳)

چنین گفت کای برتر از جان پاک / برآرنده آتش از تیره خاک (۱) / ۲۴۷۳ / ۸۸۸

پیشنهاد می شود «آتش» را در اینجا در معنای اصلی آن (یکی از عناصر چهارگانه) بدانیم که در کنار عنصر دیگر (خاک) به کار رفته و منظور از مصراع دوم این است: خدایی که (در آفرینش و مرتبه بندی آخشیجان) آتش را بالاتر از خاک قرار داده.

آتش و باد: کنایه از آتش فروزان (ص ۱۴)

به شهر اندرون بانگ و فریاد خاست / به هر برزنی آتش و باد خاست (۲) / ۲۹۸۹ / ۹۹۶

در این شاهد «آتش» کنایه از «خشم و جنگ» و «باد» کنایه از «شور و فریاد» است. از این روی پیشنهاد می شود «آتش و باد» را روی هم کنایه از «خشم و جنگ و شور و فریاد» بگیریم.

آزاد: لقب خانوادگی گودرز (؟) (ص ۱۷)

چنین گفت کان فرآزادگان / سپهدار گودرز کشوادگان (۱) / ۲۸۲ / ۵۲۹

تردید ایشان در معنای داده شده درست است و «آزادگان» در بیت مذکور جمع «آزاد / آزاده» به معنای «ایرانی» است که چند بار دیگر هم در شاهنامه آمده.

آزیر: پرهیزکاری (؟) (ص ۱۹)

آزاریکی چرم نخچیر بود / گیا خوردن و پوشش آذیر بود (۲) / ۳۰۷ / ۱۰۸۱

در اینجا هم تردید به جاست و «آزیر» به معنای «آماده و مهیا» است.^۶

آشفتن: آشوفتن (ص ۲۱)

همانا دلش دیوبفریفته است / که بر بستن من بیاشیفته است (۲) / ۹۱۸ / ۷۵

معنای «تحریک شدن برای ستیزه» دقیق تر است.^۷

آفرین: آفریننده، خداوند (ص ۲۲)

به پیش خداوند گردان سپهر / برفت آفرین را بگسترده مهر (۱) / ۱۰۰ / ۴۴۵

صفحه در اردیبهشت ۱۳۹۷ منتشر کرد. این واژه نامه تا هنگام نگارش این سطور به دو دلیل دقیق ترین و علمی ترین فرهنگ لغات شاهنامه است. نخست اینکه متن مبنای آن (ویرایش دوم تصحیح دکتر خالقی مطلق) در حال حاضر منقح ترین تصحیح انتقادی حماسه ملی ایران به شمار می آید و دیگر اینکه دقت و تنوع معناگذاری لغات و ترکیبات در بافت بیت های شاهنامه بهتر و گسترده تر از سایر فرهنگ ها انجام شده و محصول حدوداً پنجاه سال تأملات دکتر خالقی مطلق در تک تک حروف و کلمات منظومه فردوسی است.

با این همه هنوز جای فرهنگ جامع و دقیق لغات و ترکیبات شاهنامه خالی است و باید در آینده با توجه به مجموع واژه نامه های موجود و استفاده از تجربیات و یافته های همه محققان حوزه واژه پژوهی شاهنامه، فرهنگ مفصلی تدوین شود که ضوابط علمی فرهنگ نویسی نیز در آن درست و کامل رعایت شده باشد. نگارنده برای احترام به زحمات بی مانند دکتر خالقی مطلق در شاهنامه شناسی، سراسر متن واژه نامه شاهنامه ایشان را کلمه به کلمه خوانده و ضمن اینکه نکات بسیاری را آموخته مواردی را نیز یادداشت کرده است که به صورت پیشنهادهایی به محضرایشان و بانوان مدوّن واژه نامه تقدیم می کند. برای سهولت کار ایشان و خوانندگان گرامی، در هر مورد نخست واژه یا ترکیب مورد نظر و معنای آن در واژه نامه و بعد شاهد آن را که مشخصاتش در واژه نامه داده شده از متن ویرایش دوم شاهنامه دکتر خالقی مطلق (تهران: سخن، ۱۳۹۳، ج ۲) می آوریم و سپس پیشنهاد خود را خواهیم نوشت.

آتش برآب: نماد روشنی و آشکاری (ص ۹)

روان های روشن ببیند به خواب / همه بودنی ها چُن آتش برآب (۲) / ۹۸۳ / ۶۶۰

وقایع آینده در خواب عموماً به گونه کلی، نمادین و مبهم ظاهر می شود که نیازمند تعبیر و گزارش است. از سوی دیگر انعکاس تصویر آتش بر روی آب حالتی لرزان و ناواضح دارد و با واسطه دیده می شود، یعنی به جای نظاره مستقیم آتش، بازتاب آن برآب نگریسته می شود. بنابراین پیشنهاد نگارنده این است که ترکیب «آتش برآب» را در بیت شاهنامه «نسبتاً آشکار و نیمه روشن» معنا کنیم.

آب افسرده: کنایه از مرورید درخشان (ص ۱۰)

هم از گنج سد در خوشاب جست / که آب افسرده است گفتی درست (۱) / ۲۲۷ / ۴۶۰

۶. رک به: علی اشرف صادقی (سرپرست)، فرهنگ جامع زبان فارسی، ج ۱، ص ۶۴۰.

لغت نامه فارسی (بزرگ)، ج ۱، ص ۴۵۰.

۷. برای این معانی «آشفتن» رک به: فرهنگ جامع زبان فارسی، ج ۱، ص ۷۶۵.

در این بیت «آفرین» به معنای «نیایش و ستایش» است.

اندوسرای: اندرونی (؟) (ص ۴۱)

مرآن پادشاه را در اندر سرای / یکی بوستان بُد گرنامه‌ی جای (۱) / ۲۵ / ۱۰۶

در این شاهد «در اندر» دو حرف اضافه پیاپی برای یک متمم (سرای) است و آن را باید جدا از «سرای» مدخل کرد. این حرف اضافه مکرر پنج بار در شاهنامه به کار رفته و نگارنده هفت گواه دیگر برای آن از سایر متون یافته است.^۸ ظاهراً نخستین بار مرحوم دکتر شفیعی به این حرف اضافه متوالی در شاهنامه توجه کرده‌اند^۹ و سپس خود دکتر خالقی مطلق با تفصیلی بیش از دیگران درباره آن توضیح داده‌اند.^{۱۰} به رغم توضیحات درست ایشان در یادداشت‌های شاهنامه، عجیب است که در واژه‌نامه و بیت مذکور «اندر» را جدا از «در» گرفته و مربوط به «سرای» دانسته‌اند.

انگاره: افسانه (ص ۴۳)

بیاموخت فرهنگ و شد بومنش / برآمد از انگاره و سرزنش (۲) / ۲۲۹ / ۹۶

جهان‌دیده انگاره اندر گرفت / که از بخت شاه این نباشد شگفت (۲) / ۱۰۲۳ / ۳۶۵۹

چنان‌که خود دکتر خالقی مطلق در یادداشت‌های شاهنامه (بخش دوم، ص ۳۴۸) به درستی نوشته‌اند در بیت نخست «انگاره» به معنای «شایعه و گمان» است. در شاهد دوم هم معنای «قیاس، گمان و تصوّر» دقیق‌تر است.

بخشنده: کنایه از خداوند (ص ۵۸)

از ایدر به نزدیک کاوس کی / سد افگند بخشنده فرسنگ پی (۱) / ۲۱۸ / ۴۷۲

پیشنهاد می‌شود «بخشنده» در این بیت «اندازه‌گیر و مشاح» معنا شود.

شاخ و برد (؟) (ص ۶۸)

چنین گفت کاین کین با شاخ و برد / نپوشد زمانه به زنگار و گرد (۱) / ۸۳۵ / ۱۱۲۸

در بیت مذکور ترکیب کنایی به کار رفته «با شاخ و برد» است. «برد» یعنی «اصل و تنه درخت»^{۱۱} و «با شاخ و برد» روی هم کنایه از «استوار، ریشه‌دار و پرشکوه» است. در بیتی از داستان رستم و اسفندیار در نسخه قاهره (۷۹۶ ه. ق.) نیز «با شاخ و برد» در همان معنای کنایی آمده:

همی گفت کاین را مخوانید مرد / یکی زنده پیل است با شاخ و برد^{۱۲}

برنخستین: نویر، بر اول (ص ۷۴)

خرد در جهان چون درخت وفاست / وزو برنخستین دل پادشاست (۲) / ۶۷۰ / ۱۲۵۶

که آن برنخستین تو خواهی درود / وز آتش نیابی مگر تیره دود (۲) / ۸۰۸ / ۱۷۵

در بیت اول «نخستین» صفت «بر» است (نخستین بر) که به ضرورت وزن مقلوب شده است و پیشنهاد می‌شود به صورت ترکیب واحدی (برنخستین) در فرهنگ مدخل نشود. در گواه دوم نیز «نخستین» قید جمله است و با درنگ پس از «بر» خوانده می‌شود (ابتدا تو آن بر را می‌چینی). پس در این بیت هم ترکیب «برنخستین» نداریم.

بزرگان: جمع برای نخچیر شکارشده (ص ۷۶)

همه هرچه بود از بزرگان و خرد / هم از راه نزدیک هیشوی برد (۲) / ۱۳ / ۲۹۷

در این بیت «بزرگان» به معنای «جانوران درشت پیکر شکارشده» است و پیشنهاد می‌شود به صورت مدخل جداگانه‌ای آن هم به شکل جمع آورده نشود، بلکه این معنا را می‌توان ذیل واژه «بزرگ» آورد که در فرهنگ هست و به شاهد مربوط ارجاع داد.

بنچیدن: یاری کردن (ص ۷۹)

برید آنکه لنبک بدو داد شاه / ببنچید و بنهاد بر پیشگاه (۲) / ۴۸۸ / ۱۴۴

پیشنهاد می‌شود در اینجا فعل را از مصدر «بنچیدن» (banjidan) به معنای «قطعه قطعه کردن، خرد کردن» بگیریم که در فرهنگ نفیسی و لغت‌نامه بدون شاهد آمده^{۱۳} و بیت شاهنامه گواه مناسبی برای

۸. مثلاً: یکی باغ بودش در اندر سرای / بر قصر شه چون بهشتی به جای (اسدی، گرشاسب‌نامه، ص ۲۲۰، ب ۶۸)
یکی کوشک بودش در اندر سرای / مرآن ماه را اندر او کرد جای (ایران‌شاه بن ابی‌الخیر، بهمن‌نامه، ص ۵۶، ب ۶۸۰)
برای آگاهی بیشتر و دیدن شواهد دیگر رک به: سجّاد آیدنلو، «دو حرف اضافه پیاپی (یک ویژگی نادر دستوری در شاهنامه و چند متن دیگر)»، مجله دستور (زیر چاپ).
۹. رک به: محمود شفیعی، شاهنامه و دستور، ص ۳۹۷.
۱۰. رک به: جلال خالقی مطلق، یادداشت‌های شاهنامه، بخش یکم، ص ۶۱؛ جعفر شعار و حسن انوری، غننامه رستم و سهراب، ص ۱۸۶ (نامه دکتر خالقی مطلق).
۱۱. رک به: علی کبر دهخدا، لغت‌نامه، ذیل ماده «برد».
۱۲. رک به: ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، تصحیح دکتر خالقی مطلق و همکاران، ۵ / ۳۹۱ / زیرنویس ۱۶.
۱۳. رک به: لغت‌نامه، ذیل «بنچیدن»، علی اکبر نفیسی (ناظم الاطین) ف فرهنگ نفیسی، ج

آن است. با این ضبط (ببَنجید) معنای بیت چنین خواهد بود: شاه (بهرام گور) نان یا غذایی را که لنبک به او داد برید (نصف کرد) و سپس آن را خُرد خُرد کرد (برای خود و میزبانش به اندازه‌های مساوی تقسیم کرد) و در برابر خودشان نهاد.

بیچاره: کنایه از زن (؟) (ص ۸۷)

پرستنده برخاست از پیش اوی / سوی چاره بنهاد بیچاره روی (۱ / ۱۱۰ / ۳۹۴)
پیشنهاد می‌شود در این بیت «بیچاره» در معنای «به بیچارگی» قید مصراع دوم گرفته شود؛ یعنی (پرستنده) از روی عجز و اجبار (خواه ناخواه) در پی چاره‌اندیشی (برای آوردن زال نزد رودابه) برآمد.

باد و بید: کنایه از ناسودمندی (ص ۸۷)

همی گرز بارید بر خود و ترگ / چو باد خزان بارد از بید برگ (۱ / ۲۳۰ / ۷۷۷)

چنان‌که ملاحظه می‌شود «باد» و «بید» در این شاهد ربطی به ترکیب کنایه «باد و بید» در معنای «بی سود بودن» ندارد و در اینجا مشبّه به مرکب است برای فرود آمدن ضربات گرز بر مغفّر جنگجویان: همان‌گونه که وزش باد خزانی برگ درختان بید را بر زمین می‌ریزد، به همان سان گرزهای متعدّد و متوالی بر سر مبارزان فرو می‌آمد.

بیش: (؟) (ص ۸۸)

گمانند کاین بیش بیرون شود / زدشمن زمین رود جیحون شود (۲ / ۱۰۸۶ / ۱۲۵)
به نظر می‌رسد در این بیت باید «بیش» خواند و ترکیب «بیش بیرون شدن» را به معنای «سرانجامی مؤفّق یافتن» دانست.

پرخاشجویان: پرخاش‌کنان (؟) (ص ۱۰۱)

بشد طوس و دست تهمتن گرفت / بدو مانده پرخاشجویان شگفت (۱ / ۲۷۵ / ۳۵۴)
پیشنهاد می‌شود «پرخاشجویان» را جمع «پرخاشجوی» و به معنای «جنگجویان» بدانیم، نه قید برای مصراع دوم. با این معنا منظور این است که دلاوران (پرخاشجویان حاضر در بارگاه کاووس) از کار طوس شگفت زده شده بودند.

پرداختن: مهتاکردن، آماده ساختن، ساختن، آراستن (۱۰۳)

بکشتی و مغزش بپرداختی / مرآن اژدها را خورش ساختی (۱ / ۲۹ / ۱۴)
پیشنهاد می‌شود در این بیت «پرداختن» «بیرون آوردن و خالی کردن» معنا شود.

پژوهیدن: تفتیش بدنی نمودن (ص ۱۰۶)

چو یکسر بدان بارگاه آمدند / پژوهیده نزدیک شاه آمدند (۲ / ۴۵۷ / ۶۳)
پیشنهاد نگارنده این است که «پژوهیده» به معنای «جستجو کرده و آگاه از موضوع»، صفت کسانی دانسته شود که به بارگاه بزرگ‌د آمده‌اند؛ یعنی آنها با علم و آگاهی از موضوع (عهده‌داری کار پرورش بهرام) به درگاه شاه آمدند.

پنجه: ۱. پنجاه ۲. چنگال فلزی نوک‌تیز (ص ۱۰۸)

واژهٔ «پنجه» مخفّف «پنجاه» است و با لغتِ «پنجه» در معنای «چنگال» تفاوت دارد (چنان‌که «ه» در اولی ملفوظ و در دومی ناملفوظ است). از این روی باید این دو واژه به صورت دو مدخل جداگانه بیاید.

پهلوی: زبان محلی، فهلویات (ص ۱۱۱)

نگه کن سحرگاه تا بشنوی / ز بلبل سخن‌گفتن پهلوی (۲ / ۱۳۵ / ۱۴)

پیشنهاد می‌شود در این شاهد «پهلوی» را به همان معنای معروف «زبان پهلوی» بدانیم؛ زیرا در انتساب سخن‌گفتن «پهلوی» به بلبل، تشبیه نغمه‌ی این پرنده به نیایش خوانی ملحون موبدان به زبان پهلوی مورد نظر بوده است و اینکه بلبل را با ترکیبات «زندباف» و «زندخوان» نیز نامیده‌اند، بنا بر اشتقاقی عامیانه به «زند» در معنای گزارش اوستا به زبان پهلوی نظر داشته‌اند. بنابراین در پیوند بلبل با «پهلوی» که نمونه‌های دیگری نیز در شعر فارسی دارد مراد زبان پهلوی دوره‌ی ساسانی (زبان موبدان و متون دینی آنها) است.^{۱۴}

پیچ: خمیدگی کمان (ص ۱۱۲)

تهمتن به سختی کمان برگرفت / بدان خستگی پیچش اندر گرفت (۲ / ۱۱۲ / ۱۹۵)

پیشنهاد می‌شود در این بیت «پیچش» را به صورت اسم مصدر (پیچ+ش) بخوانیم و آن را «پیچیدن» (چرخیدن / برگشتن) رستم و تن و پیکر خود را در حالت مناسب قراردادن برای تیراندازی» معنی کنیم؛ رستم با اینکه زخمی بود، خود را (به سوی شغاد) پیچاند. احتمال دوم این است که «پیچش» به معنای «از درد بر خود پیچیدن» باشد (رستم به دلیل زخم داربودن از درد بر خود پیچید). با این خوانش و معناها فعل مصراع دوم که باید در فرهنگ به صورت مصدری مدخل شود، «پیچش اندر گرفتن» است. یادآور می‌شود که تا جایی که نگارنده بررسی کرده «پیچ» به معنای «دسته‌ی خمیده‌ی کمان» در فرهنگ‌ها نیست.

پیر: افسرده، دژم (ص ۱۱۴)

دل پیراز آن آگهی تازه شد / توگفتی که بر دیگر اندازه شد (۱ / ۸۷۵ / ۲۱۶۲)

در اینجا «پیر» صفت کاووس است که در بیت قبل از او یاد شده و چون کاووس در این بخش در اواخر عمر خویش است و چند بیت بعد در صد و پنجاه سالگی می‌میرد،^{۱۵} پیشنهاد می‌شود «پیر» را در معنای لغوی آن (کهن سال) صفت جانشین موصوف بدانیم. دل پیر: دل کاووس پیر.

تخم کور: (؟) (ص ۱۲۶)

کسی را که دانی تواز تخم کور / که بر خیره کردند این آب شور (۱ / ۵۷۹ / ۱۵۷۷)

برای رفع ابهام این ترکیب در شاهنامه مقاله‌ی دکتر اکبری مفاخر درخور توجه و ارجاع است که حدس زده‌اند «کور» صورت تغییر یافته‌ای از صفت «کیدار» به معنای «جادوگر» برای گرسیوز در بندهش است.^{۱۶} بر این اساس «تخم کور» یعنی «نژاد گرسیوز جادو».

تذرو: کنایه از شادمانی و کامرانی (ص ۱۲۶)

نگردد همی گرد نسرين تذرو / گل نارون خواهد و شاخ سرو (۱ / ۴۰۳ / ۹)

پیشنهاد نگارنده این است که «تذرو» را در این بیت استعاره از «شخص جوان و سرزنده و بانشاط» بدانیم. همچنان که «نسرین»، «گل نارون» و «سرو» به ترتیب استعاره از «رخسار زرد و پژمرده»، «روی سرخ و شاد» و «بالاری بُرز» است. فردوسی در مصراع نخست با اشاره به پیری و پژمردگی خویش می‌گوید اشخاص جوان و بیشاش رغبتی به چهره رنگ‌باخته‌ی پیران ندارند.

ترسیدن: کنایه از گمان کردن (ص ۱۲۶)

۱۴. برای دیدن شواهد و توضیح بیشتر رک به: سخاد آیدنلو، دفتر خسروان، ص ۸۹۵ و ۸۹۶.

۱۵. چوسالم سه پنجاه بر سرگذشت / سرموی مشکین چوکافور گشت (۱ / ۸۸۶ / ۲۴۱۶)

۱۶. رک به: آرش اکبری مفاخر: «تخم کور یا تور؟» (تصحیح و معنی از بندهش تا شاهنامه)، در کوی آرشان، ص ۳۸۱-۴۰۵.

بترسم همی زان که با او جهان / یکی راز دارد مگر در نهان (۱/ ۴۱ / ۳۱۹)

بترسم که در چنگ این ازدها / روان یابد از کالبدتان رها (۱/ ۶۶ / ۳۸۹)

در این دو شاهد معنای «نگران و بیمناک بودن» برای «ترسیدن» دقیق تر می نماید.

تگ: شُم (؟) (ص ۱۲۸)

زرستم بپرسید پرمایه طوس / که چون یافت پیل از تگ گور کوس (۱/ ۴۱۵ / ۳۱۶)

پیشنهاد می شود «تگ» در این بیت «تاختن» معنا شود.

تنومند: زنده (ص ۱۳۱)

سرافراز را در میان آورند / تنومند را سرزبان آورند (۱/ ۵۹۶ / ۲۰۳۰)

چون «تنومند» به رستم برمی گردد، پیشنهاد می شود «بزرگ پیکر» معنا شود.

تو: شما، شماها (؟) (ص ۱۳۱)

نبینی تو پیکار چندین سپاه / ز بهر تواند اندر این رزمگاه؟ (۱/ ۱۶۱۳ / ۵۸۰)

در مصراع دوم همان معنای دوم شخص مفرد برای «تو» مناسب تر است و رستم با پرسش همراه با طنز و سرزنش از هومان می پرسد: آیا این همه لشکر در این آوردگاه برای نبرد با تو گرد آمده اند؟

تور: از اتباع تار (ص ۱۳۱)

یکی نامه بنبشت بهرام گور / که کار من ایدر تباه است و تور (۲/ ۲۵۶ / ۴۶۵)

غیر از این بیت شاهنامه که «تور» به تنهایی و جدا از واژه «تار» به کار رفته، در بیتهای از ناصر خسرو هم مستقلاً و در کنار لغت «آشفته» آمده است: آن کس که داشت آنچه نداری تو او کجاست؟ / کار چوتار او همه آشفته گشت و تور^{۱۷}

طبق این دو گواهی می توان گفت که واژه «تور» خود به معنای «تباه و تاریک» است و نباید آن را از اتباع «تار» به شمار آورد.

تیغ: پیچیدن در نبرد (ص ۱۳۴)

و دیگر که چوگان و تیرو کمان / همان گردش و تیغ با بدگمان (۲/ ۱۱۳ / ۴۵۹)

در این بیت «تیغ» در همان معنای معروف آن، یعنی «شمشیر» به کار رفته است.

۱۷. ناصر خسرو: دیوان، ص ۳۴۹.

جهشن: سرشت، طینت، کوشایی، همت (ص ۱۴۶)

چو بینم جهشن تو و بخت تو سپاه و کلاه تو و بخت تو (۲/ ۸۹۱ / ۳۱۰)

«جهشن» واژه ای پهلوی و به معنای «بخت و اقبال» است^{۱۸} که احتمالاً در دو بیت دیگر شاهنامه نیز به صورت کوتاه شده «جهش» و در قالب ترکیب «نیکی جهش» استعمال شده است.^{۱۹}

چسبیدن: (؟) (ص ۱۵۰)

شب تیره بلبل نخسبد همی / گل از باد و باران بچسبد همی (۲/ ۷ / ۱۳۵)

چنان که پیش تر برخی شارحان داستان رستم و اسفندیار توجه کرده اند، «چسبیدن» در این بیت به معنای «کج شدن و خمیدن» است^{۲۰} و شواهدی در متون دیگر هم دارد.^{۲۱}

حرام شدن: مصرف شدن (؟)، هدر رفتن (؟) (ص ۱۵۷)

چهل سالگان را نبشتند نام / درم بر کم و بیش از این شد حرام (۲/ ۴۵۶ / ۸۱۹)

با توجه به موضوع داستان این بخش، «حرام شدن» در همان معنای «ممنوع شدن» است و منظور بیت این است که (برای آراستن سپاه بهرام چوبینه) فقط نام افراد چهل ساله را نوشتند و به آنها درم دادند و دادن درم به کسانی که کمتری بیشتر از چهل سال داشتند ممنوع شد. در ادامه روایت بهرام به هرمزد توضیح می دهد که چرا فقط جنگجویان چهل ساله را برای نبرد برگزیده است.^{۲۲}

دار آمل: (ص ۱۷۸)

مرا گفت بردار آمل کنی / سزاتر که آهنگ کابل کنی (۱/ ۱۱۳۶ / ۱۰۵۳)

«دار آمل» در این بیت ترکیب اضافی و خاص نیست و نباید به صورت مدخل مستقلاً در فرهنگ شاهنامه آورده شود؛ چون ترکیب به کار رفته در بیت «بردار کردن» است و «آمل» متمم جمله است. (سام به منوچهر می نویسد که پسرش زال به او گفته) اگر او (زال) را در شهر آمل به دار بکشد، بهتر از این است که به کابل بتازد.

۱۸. رک به: سید احمد رضا قائم مقامی، «جهش و اشتقاق آن»، مجله زبان ها و گویش های ایرانی، ص ۴۵-۵۷؛ دیوید نیل مکزی، فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ص ۹۳.

۱۹. برای آگاهی بیشتر رک به: ابوالفضل خطیبی، «جهش واژه ای ناشناخته در شاهنامه: پیشنهادی برای تصحیح دو بیت»، فرهنگ نویسی، ص ۱۷۲-۱۸۳.

۲۰. برای نمونه رک به: عزیزالله جوینی، نبرد اندیشه هادر حماسه رستم و اسفندیار، ص ۳ و ۴؛ سیروس شمیس، طرح اصلی داستان رستم و اسفندیار، ص ۲۱۹ و ۲۲۰؛ میرجلال الدین کزازی، نامه پاستان، ج ۶، ص ۶۳۶ و ۶۳۷.

۲۱. رک به: یدالله منصوری و جمیله حسن زاده: بررسی ریشه شناختی افعال در زبان فارسی، ص ۱۱۹.

۲۲. رک به: ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، ج ۸۲۰، ۸۲۱ و ۸۲۲-۴۹۴-۵۰۳.

داشتن: کردن (؟) (ص ۱۸۰)

(رعنا بودن) من می شود.

یکی سله پر خنجر داشته / یکایک سرتیغ برگاشته (۲ / ۸۶۱ / ۱۵۱۱)

رگاور (؟) (ص ۲۲۳)

که از تازی اسپان تگاورترند / زگردان ایران رگاورترند (۱ / ۱۳۰ / ۸۸۶)

«داشته» در اینجا به معنای «کهنه و فرسوده» است و باید بیت را جزو شواهد واژه «داشته» به معنای «کهنه» آورد که در واژه نامه شاهنامه مدخل شده است.

نیازی به ابهام و تردید درباره این واژه نیست. «رگاور» به معنای «قوی و غیور» در نسخه های دموت (کتابت: حدود ۷۱۶-۷۳۶ ه. ق.)،^{۲۴} سن ژوزف، سعدلو، حاشیه ظفرنامه^{۲۵} و آکسفورد (۸۵۲ ه. ق.) آمده و در دست نویس فلورانس به صورت مصحف «رگاور» نوشته شده است.^{۲۶} مرحوم علامه دهخدا برای این لغت شاهی از سوزنی سمرقندی آورده اند.

درفش: آلت رزم (ص ۱۸۷)

به یک دست شمشیر و دیگر کلاه / به دندان درفش فریدون شاه (۲ / ۵۳ / ۳۵۹)

روان: رهی (ص ۲۲۶)

یکی بنده بودم من او را روان / نه جنگی سوامم اگر پهلوان (۱ / ۸۱۸ / ۶۸۹)

«درفش» در این بیت نیز به معنای «پرچم» است و مضاف الیه «فریدون» و دو بیت قبل از آن هم نشان می دهد که مراد درفش کاویانی است.

معنای «رهی» برای «روان» از این بیت شاهنامه دقیقاً برنمی آید و پیشنهاد می شود آن را در اینجا «چابک و چالاک» معنا کنیم. ترجمان شیده به کیخسرو می گوید من فقط خدمتکار چوست و چابک او (شیده) بودم.

دریای زنگارگون: کنایه از خورشید (ص ۱۸۹)

چو دریای زنگارگون شد سیاه / طلایه بیامد ز هر دو سپاه (۲ / ۳۶۵ / ۶۱۹)

کشیده زهار: اخته شده (ص ۲۴۲)

یکی رخس بودش بکردار گرگ / کشیده زهار و بلند و سترگ (۱ / ۴۸۲ / ۳۸۷)

«دریای زنگارگون» استعاره از «آسمان کبودرنگ» است و دو قرینه این را تأیید می کند. نخست «دریا» که تصویر شایعی برای «آسمان» در شعر فارسی است و دوم صفت «زنگارگون» که به مناسبت رنگ سبزی یا آبی تیره آسمان بر آن اطلاق شده و شواهد فراوانی در متون دارد. برای نمونه: چو خورشید بر چرخ زنگارگون / ز خرگاه تیره شب آمد برون^{۲۳}

با توجه به بحث دقیق دکتر خطیبی^{۲۷} پیشنهاد می شود «کشیده زهار» و نیز «هخته زهار» به معنای «دارای شکم بالا کشیده» صفت اسب دانسته شود.

دل افروز: کسی که دل دیگری را بسوزاند، بدخواه (ص ۲۰۰)

امید من آن است کاندر بهشت / دل افروز من بدرود هرچه کشت (۲ / ۱۹۱ / ۱۴۲۸)

درسرای: اندرونی (ص ۲۶۰)

یکی کاروان خانه در درسرای / نبد کاله را بر زمین نیز جای (۲ / ۴۹۲ / ۲۴۰)

تا جایی که نگارنده بررسی کرده «دل افروز» در متون فارسی به معنای «سوزاننده دل» به کار نرفته است. به همین دلیل پیشنهاد می شود آن را «شادکننده دل» معنا کنیم و در این بیت که از زبان اسفندیار است یا منظور او را دوستان نیک خواه او بدانیم که در دم مرگ برای آنها آرزوی بهشت می کند و یا به طنز و تعریض، گشتاسپ یا رستم که سبب کشته شدن او شده اند.

پیشنهاد می شود در این بیت «در در» را دو حرف اضافه پیاپی برای یک متمم (سرای) بگیریم. نمونه مشابه این کاربرد در شاهنامه «دراندر» است که پیش تراشاره شد.

رعنا: خودپسند، خودآرا (ص ۲۲۲)

عروسم نباید که رعنا شوم / به نزد خردمند کانا شوم (۱ / ۱۰۸ / ۳۲۶)

۲۴. رک به: جلال خالقی مطلق، «بررسی و ارزیابی دو دست نویس ناقص شاهنامه»، پژوهش های نسخه شناسی، ص ۱۵۹.
 ۲۵. به ترتیب رک به: ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه (عکس نسخه سن ژوزف)، ص ۶۰؛ همو، شاهنامه همراه با خمسة نظامی (عکس نسخه سعدلو) ص ۶۰؛ حمد الله مستوفی، ظفرنامه به انضمام شاهنامه، ج ۱، ص ۱۱۱.
 ۲۶. رک به: ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، تصحیح دکتر خالقی مطلق و همکاران، ۱، ۲۲۳، زیرنویس ۳۷.
 ۲۷. رک به: ابوالفضل خطیبی، «بادپایان هخته زهار»، جشن نامه استاد عبدالمحمد آیتی، ص ۱۳۵-۱۵۲.

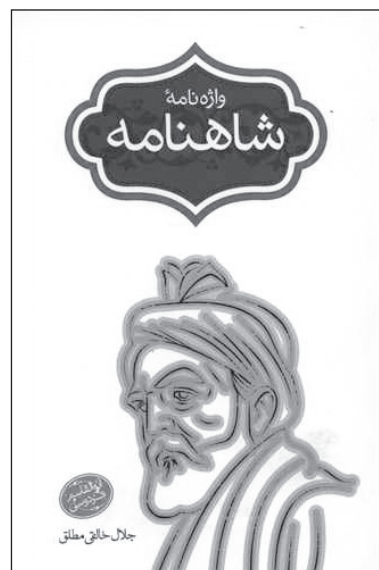
پیشنهاد می شود «رعنا» به قرینه «کانا» در مصراع دوم «نادان» معنا شود. زال می گوید نباید ازدواج بکنم؛ زیرا این کار دلیل بی خردی

۲۳. فرامرنامه بزرگ، ص ۹۰، ب ۱۲۲۵.

سرشک: پیشاب (؟)، قطره (؟) (ص ۲۶۱)

سیم آنکه دارم یکی نوبزشک / که علت بگوید چو بیند سرشک (۲/ ۲۷۶ / ۲۸۲)
چنان بُد که روزی بیامد بزشک / ز کاهش نشان یافت اندر سرشک (۲/ ۲۸۱ / ۴۲۰)
به شبگیر چون اندرآمد بزشک / نگه کرد و بی بار دیدش سرشک (۲/ ۲۸۲ / ۴۲۷)

در همه این شواهد «سرشک» به معنای «قطره اشک» است. یکی به این دلیل که در متون فارسی در حدود بررسی‌های نگارنده «سرشک» به معنای «پیشاب» استعمال نشده است. ثانیاً در طب سنتی ایرانی، اشک بارشدن چشم انسان نشانی از بیماری او بوده و پزشکان با بررسی دقیق چگونگی آن سرشک‌ها می‌توانستند بیماری اشخاص را بدانند و درمان کنند^{۲۸} و این کاری است که در ابیات مذکور پیشک مخصوص کید هندی درباره اسکندر انجام می‌دهد.^{۲۹} در اسکندرنامه آسیای میانه (تحریر ۱۰۳۵ ه.ق.) هم تصریح شده که طبیب ویژه کید با نگرستن در آب دیده بیماری را دو می‌کند که تأییدی بر معنای مذکور است.^{۳۰}



شخنده: برافروخته (از خستگی) (ص ۲۷۲)

بیامد شخنده به زین اندرون / همی راند اسپ و همی ریخت خون (۱/ ۷۸۲ / ۲۲۹۸)

پیشنهاد می‌شود در این بیت «شخنده» را از «شخیدن» به معنای «لغزیدن» بگیریم^{۳۱} که در متون شاهد کاربرد نیز دارد.^{۳۲} چون بیت درباره گسته زخمی است، منظور از «شخنده» برای او حالت افتان، غیراستوار و نامتعادلش بر روی زین اسب است چنان‌که گویی از آن می‌لغزد و نمی‌تواند به درستی بنشیند.

شیده: نام اسب گبو (ص ۲۷۹)

فرود آمد از شیده راه جوی / سپرد اسپ و درع سیاوش بدوی (۱/ ۷۱۸ / ۷۰۸)
به شیده شاهنگ بریست تنگ / چو جنگی پلنگان گرازان به جنگ (۱/ ۷۲۰ / ۷۴۹)
سرش را به فتراک شیده بیست / تنش را به خاک اندرافگند پست (۱/ ۷۲۳ / ۸۲۰)

در این نمونه‌ها «شیده» به معنای «اسب سرخ مایل به سیاهی» است که از دو بخش «شید» (سرخ) از šēd فارسی میانه و پسوند نسبت «ه» ساخته شده (مشابه: زرده و دیزه) و اسم خاص نیست.^{۳۳}

شیوان: لرزان (ص ۲۸۰)

پیاده شد از اسپ و زوپین به دست / همی رفت شیوان بگردار مست (۱/ ۲۱۱ / ۳۰۲)
چن از چنبر روز بگریخت شب / همی تاخت شیوان دل و خشک لب (۲/ ۸۸۳ / ۱۰۷)
برای «شیوان» در این دو بیت معنای «پریشان و آشفته» پیشنهاد می‌شود که از معانی مصدر «شیبیدن» در پهلوی و «شیفتن» در فارسی است و صورت‌های فعلی آن در بعضی متون فارسی به کار رفته است.^{۳۴}

قام: نام شمن‌ها (ص ۲۹۹)

۲۸. رک به: ابن سینا، قانون، ج ۶، ص ۲۵۵.
۲۹. برای آگاهی بیشتر در این باره رک به: سجّاد آیدنلو، «پزشک و سرشک (نکته‌ای لغوی و طبّی)»، سخن عشق (جشن نامه دکتر حسن انوری)، ص ۸۱-۸۹.
۳۰. رک به: اسکندرنامه (روایت آسیای میانه)، ج ۱، ص ۲۶۹، ۲۷۰ و ۲۷۱.
۳۱. رک به: علی اکبر دهخدا، لغت نامه، ذیل «شخیدن».
۳۲. رک به: علی روائی، ذیل فرهنگ‌های فارسی، ص ۲۳۹.
۳۳. برای تفصیل بحث رک به: سجّاد آیدنلو، «شیده واژه‌ای نادر در شاهنامه»، فرهنگ‌نویسی، ص ۸۹-۹۹.
۳۴. در این باره رک به: یدالله منصوری، بررسی ریشه‌شناختی فعل‌های زبان پهلوی، ص ۴۰۰ و ۴۰۱؛ یدالله منصورى و جمیله حسن‌زاده، بررسی ریشه‌شناختی افعال در زبان فارسی، ص ۱۹۹.

سوی میسره قام شاه چگل / که در جنگ از او خواستی شیردل (۱۴۳۲ / ۹۶ / ۲)

سپهدار قام است و بغپور چین / سپاهش همی برنتابد زمین (۴۸۰ / ۱۱۰۰ / ۲)

شهنشاه را کارساز آمدی / ز قام و ز بغپور باز آمدی (۵۶۷ / ۱۱۰۳ / ۲)

واژه «قام» در ترکی کهن بروحانی. پزشکان آیین های شمنی گفته می شد^{۳۵} که بعدها در معانی: کاهن، روحانی، پزشک، ساحر و طالع بین به کار رفته است.^{۳۶} این لغت در شاهد نخست شاهنامه اسم خاص است و در دو گواه دیگر به قرینه هم نشینی با «بغپور/ فغفور» احتمالاً لقب مهتران ترکستان و عنوانی مشابه فغفور و خاقان است.

کژ: اسم صوت (ص ۳۰۷)

ز کشور برآمد سراسر خروش / همی کژ شد مردم تیزگوش (۷۸۳ / ۸۱ / ۱)

چنین گفت کاین تیربی پر بود / نبد تیز پیکان او کربود (۹۰۰ / ۵۱۸ / ۲)

در بیت اول «کر» به قرینه «تیزگوش» در همان معنای معروف «ناشنوا» ست و در بیت دوم به شرط درستی ضبط، مجازاً به معنی «سست و ضعیف و بی تأثیر» به کار رفته.

گرس: چین و شکن جامه (ص ۳۰۷)

چو سروی بُدی بر سرش گرد ماه / بر آن ماه کرسی ز مشک سیاه (۲۰۰ / ۴۲۹ / ۲)

«گرس» چنان که در فرهنگ ها آمده^{۳۷} به معنای «موی مجعد» است و معنای مصراع دوم این است: بر چهره ماه ماندش شکنج زلفی آویخته بود که در سیاهی و بویایی به سان مُشک بود.

کنده گر: چاه کن (ص ۳۱۴)

به نخچیر لشکر پراکنده شد / اگر کنده گرسوی آکنده شد (۱۵۵ / ۲۰۹ / ۲)

در مصراع دوم ترکیب «کنده گر» به کار رفته است و پیشنهاد می شود «کنده» به معنای «چاه» و «گر» حرف ربط در معنای «یا» جدا از هم خوانده شود (اگر کنده، گرسوی آکنده شد). با این قرائت منظور بیت این است که سواران همراه رستم در نخچیرگاه پخش شدند. گروهی از آنها از مسیری رفتند که شغاد و شاه کابل در آن چاه کنده بودند و گروهی دیگر به راهی که در آن چاه نبود (آکنده بود).

گرد (ص ۳۲۵)

ز گرد سپه روشنایی نماند / ز خورشید شب را جدایی نماند (۱۲۵۶ / ۵۶۶ / ۱)

این بیت جزو مواردی آمده که خوانش واژه «گرد» در آنها جای درنگ دارد، ولی در بیت مذکور «گرد» با تلفظ (gard) به معنای «غبار» است.

گستردن: خوابیدن (؟) (ص ۳۲۹)

وزان هفت ساله غم و درد اوی / ز گستردن و خواب از خورد اوی (۹۴ / ۴۲۶ / ۱)

چون «خواب» در مصراع دوم آمده، معنایی در حدود «بساط پهن کردن و اقامت» برای «گستردن» در این بیت پیشنهاد می شود.

گنبد: برآمدگی شانهِ (ص ۳۳۵)

۳۵. رک به: میرزا الیاده، شمنیسم (فنون کهن خلسه)، صص ۴۱ و ۷۱۸.

۳۶. رک به: رشیدالدین فضل الله همدانی، جامع التواریخ، ج ۳، ص ۲۳۷۹ تعلیقات.

۳۷. از جمله، رک به: فخرالدین مبارکشاه قواس غزنوی، فرهنگ قواس، ص ۷۸؛ نیز رک به: لغت نامه دهخدا، ذیل «کرس».

از آن گنبد سیم سربرزمین / فروهشته بر گیل کمند کمین (۱/ ۱۱۳ / ۴۵۵)
به قرینه صفت «سیم» و وجه شبه گردی در «گنبد»، محتمل ترین است که «گنبد» در اینجا استعاره از «سُرن» باشد. در ادب فارسی علاوه بر توصیف این اندام به سپیدی و سیم‌گونگی،^{۳۸} میان آن با «گنبد» و «کوه» به لحاظ گردی و برجستگی پیوند تصویری (استعارى یا تشبیهی) ایجاد شده است.^{۳۹}

لاژورد: از مواد آرایش (ص ۳۴۱)

بیاراستندش به دیبای زرد / به یاقوت و پیروزه و لاژورد (۱/ ۳۰۵ / ۶۱)
چون «لاژورد» در کنار «پیروزه» و «یاقوت» آمده، پیشنهاد می‌شود در این بیت هم سنگ آبی‌رنگ معنی شود.

لهو: خونا ب (ص ۳۴۲)

بدو گف کاید رنه خان لهوست / همانا تورا شیر مرغ آرزوست (۲/ ۱۱۵۱ / ۵۲۸)

«لهو» (lahv) به معنای «بازی و خوش‌گذرانی» است که به ضرورت وزن به صورت «lahu» تلفظ می‌شود. زنده‌یاد علامه دهخدا غیر از این بیت شاهنامه، بیتی از منوچهری را نیز برای این‌گونه خوانش «لهو» شاهد آورده‌اند.

مشک: (؟) (ص ۳۵۱)

بپرسید از او شاه پیروزبخت / از آن پیکرو مهره و مشک و تخت (۲/ ۷۲۷ / ۲۶۹۶)
بدو گف کای شاه پیروزبخت / نگه کردم این مهره و مشک و تخت (۲/ ۷۲۸ / ۲۷۱۵)
در این دو بیت «مشک» ظاهراً استعاره از «مهره‌های سیاه‌رنگ شطرنج» است.

مغ: کنایه از ایرانی (ص ۳۵۱)

گراز دشت قحطان سگ مارگیر / شود مغ بیایدش کشتن به تیر (۱/ ۸۴۲ / ۱۲۸)

برفتند ترکان ز پیش مغان / کشیدند لشکر سوی دامغان (۱/ ۱۹۳ / ۵۴)

ناپدید: بخشیده (ص ۳۵۹)

چو خسروز توران بدایران رسید / یکی مغفر شاه شد ناپدید (۱/ ۱۵۵ / ۴۷۳)

از این شاهد دقیقاً و حتماً معنای «بخشیده» برای «ناپدید» بر نمی‌آید و همان معنای «گم‌شده» محتمل‌تر است. اشاره بیت به گم‌شدن مغفر کیخسرو هنگام آمدن از توران به ایران فعلاً مبهم است.

ناز نام گل (ص ۳۶۰)

دو ابرو بسان کمان طراز / براو توز پوشیده از مشک و ناز (۱/ ۱۰۶ / ۲۹۶)

در این بیت معنای «ظرافت و زیبایی» برای «ناز» پیشنهاد می‌شود.

هفتادکرد: عنوان ترجمه تورات به یونانی (ص ۳۸۸)

کنیزک به دادار سوگند خورد به زَنارِ شَماس و هفتاد کرد (۲/ ۴۲۹ / ۲۰۸)

در این ترکیب «کرد» به معنای «لایه، رشته و پاره» و «هفتاد کرد» در معنی «هفتاد لایه / رشته»^{۴۱} صفت «زَنار» است. ضبط مصراع دوم هم چنان‌که نگارنده در بررسی ویرایش دوم تصحیح دکترا خالقی مطلق پیشنهاد کرده، «به زَنارِ شَماسِ هفتاد کرد» است^{۴۲} که خوشبختانه دکترا خالقی مطلق پذیرفته و در چاپ چهار جلدی ویرایش دومشان اعمال کرده‌اند.^{۴۳} در این ضبط صفت «هفتاد کرد» طبق قاعده اقحام یعنی فاصله انداختن مضاف الیه بین صفت و موصوف از موصوف جدا شده و شکل دستورمند مصراع چنین است: «به زَنارِ هفتاد کردِ شَماس»، به معنای «به کمربند هفتاد لایه / رشته روحانی ترسا (سوگند خورد)».

۴۰. رک به: محمّد حسن دوست، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، ج ۴، ص ۲۶۲۵؛ دیوید نیل مکنزی، فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ص ۱۰۸.

۴۱. درباره «کرد» و «هفتاد کرد» رک به: علی رواقی، «چاپ مجدد شاهنامه یک نیاز ملی»، زندگی نامه و خدمات علمی و فرهنگی دکتر حسن حبیبی، ص ۲۷-۳۰؛ فریدالدین عطار، منطق‌الطیر، ص ۵۷۸ تعلیقات؛ ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، تصحیح مصطفی جیحونی، کتاب صفر، ص ۲۳۱؛ میرجلال‌الدین کزازی، نامه باستان، ج ۷، ص ۶۴۵.

۴۲. رک به: سخّاد آیدنلو، معرّفی و بررسی دو تصحیح تازه شاهنامه، آینه میراث، ص ۱۱۲.

۴۳. رک به: ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، پیرایش جلال خالقی مطلق، ۳ / ۴۲۹ / ۲۰۸.

هنگ: کوتاه شده پالهنگ (ص ۳۹۳)

وگرنی بیارای جنگ مرا / به گردن بیمای هنگ مرا (۱/ ۲۴۳ / ۲۱۲)

در این شاهد معنای «زور و ضربه» برای «هنگ» پیشنهاد می‌شود.

غیر از این موارد چند نکته دیگر نیز در این واژه‌نامه به نظر می‌رسد. یکی اینکه چون این کتاب فرهنگ / واژه‌نامه است بهتر است تلفظ لغاتی که احتمال دارد برای بعضی از خوانندگان و دانشجویان ناآشنا باشد داده شود؛ نمونه‌هایی نظیر: ابرا، برجاس، برخ، پنداوسی، خشنسار، دژاج، زفر، سرغین، سرین، شگاع، قنطار، هرزید و ...

کسانی که به واژه‌نامه شاهنامه و فرهنگ هر متن دیگری - مراجعه می‌کنند انتظار دارند معنای همه لغات و ترکیبات دشوار و مهم متن را در آن بیابند، ولی در این فرهنگ معنای بعضی واژه‌ها و به‌ویژه بیشتر ترکیبات کنایی شاهنامه نیامده است. لغات: پی‌آهو، روزه، ریغ، کیمال و ترکیبات: در و دشت چون پرداز کردن، درمگان به جای دینارگان فروختن، سیم دندان شدن، کلاه کاغذی بر سر کسی نهادن، گش شورندان و میان را به زئار خونین بستن از جمله این موارد است و پیشنهاد می‌شود برای جامعیت کار و مصداق یافتن دقیق عنوان «واژه‌نامه / فرهنگ» شاهنامه بر این کار حتماً کتاب یک بار به صورت کامل از این منظر بازنگری و معنای همه لغات و ترکیبات بدان افزوده شود.

ذکر بعضی لغات یا معنای برخی واژگان شاهنامه نیز در این فرهنگ از قلم افتاده است که در اینجا به چند نمونه اشاره می‌شود.

معنای «شکوه و بزرگی» برای «اروند» در این بیت:

ز بهر ربوبوم و فرزند خویش / زن و کودک خرد و ارونند خویش (۱/ ۲۵۵۱ / ۶۱۷)

«تیر» به معنای «پاییز» در این بیت:

بهار و تموز و زمستان و تیر / نیاسود هرگز ییل شیرگیر (۲/ ۸۱۲ / ۲۷۲)

«منجوق» در معنی «ماهچه علم و مجازاً درفش»:

همه گوش پرناله بوق شد / همه چشم پرزنگ منجوق شد (۲/ ۱۵۲۸ / ۵۴۳)

«یادگار» به معنی «متن، مکتوب، نوشته»:

سیه شد بسی یادگار از شمار / نیشته نشد هم به فرجام کار (۲/

(۱۲۷۱ / ۸۵۱)

واژه‌نامه شاهنامه، فرهنگ لغات و ترکیبات اثر فردوسی است، ولی در بعضی موارد نام‌های خاص این متن (کسان و جای‌ها) نیز در آن وارد شده است که باید حذف شود. این اسامی تا جایی که نگارنده در متن واژه‌نامه دیده آورده می‌شود: اکوان، اندیان، بستور، بیدرفش، پرته، تبرگ، تیز، جانوسپار، جم برین، چیچست، خانگی، خژاد، خزّه اردشیر، خزوران، دمنه، دنبر، دوک، رودابد، سهراب، سیمرخ، شیر، فروهل، قلو، کليلة، کورستان، کیوس، گرازه، گرگساران، گروی زره، گلزیون، گنبدان دز، مای مرغ، نامخواست هزاران، نخواره و هوخت‌کنگ.

سهوهای چاپی واژه‌نامه را نیز برای اصلاح در چاپ‌های بعدی می‌آوریم:

۱. در (ص ۲۱) در ماده «آشيب و شيب» واژه «تشويق» به «تشويش» اصلاح شود.

۲. در (ص ۳۱) ذیل ماده «ارد» ترکیب «بربوریا باد ارد وزیدن» آمده، اما در بیت شاهد در ویرایش دوم (۲/ ۴۶۷ / ۳۱۳) چنین کاربردی نیست و ضبط مصراع این‌گونه است «چنان شد که بر پور بریاد ارد».

۳. در (ص ۴۴) یکی از معانی «اورنگ» با تردید «نیرنگ، حيله» نوشته شده، ولی در بیت شاهد (۲/ ۳۴۹ / ۲۰۹) به جای این لغت «اروند» آمده است (دلش سوی نیرنگ و ارونند گشت).

۴. در (ص ۱۶۵) کنایه «خشت خشک اندر آب افگندن» ذیل لغت «خشت» به معنای «نیزه کوتاه و پردار» آمده است که باید ذیل «خشت» در معنی «پاره گِل قالب‌گرفته شده، آجر خام» بیاید.

۵. در (ص ۱۷۱) ذیل ماده «خورشید» در ترکیب «خورشید در شیر درشت گرفتن»، صورت «گرفتن» به «گشتن» تغییر یابد.

۶. ذیل واژه «گشن» در (ص ۳۳۱) ترکیب «جوق گشن» آمده است. در بیت گواه (۱/ ۷۵۶ / ۱۶۶۳) ترکیب «لشکرگشن» به کار رفته و «جوق» از لغات شاهنامه نیست.

۷. در (ص ۳۳۷) واژه «گور» به استعاره از «زن» باید از ذیل «گور» به معنای «قبر» به ذیل «گور» در معنای «جانور» برده شود.

۸. در (ص ۳۴۱) «لب با گروه» ذیل ماده «لب» به «لب با گروه» اصلاح شود.

کتابنامه

- آيدنلو، سجاد؛ «پزشک و سرشک در شاهنامه (نکته‌ای لغوی و طبى)»، سخن عشق (جشن نامه‌ى دکتر حسن انورى)، به خواستارى دکتر على اشرف صادقى و دکتر محمود عابدى، چاپ اول، تهران، سخن، ص ۸۱-۸۹، ۱۳۹۵.
- آيدنلو، سجاد؛ دفتر خسروان (برگزیده‌ى شاهنامه)، چاپ دوم: تهران، سخن، ۱۳۹۴.
- : «دو حرف اضافه‌ى پيايى (يك ويژگى نادر دستورى در شاهنامه و چند متن ديگر)»، مجله‌ى دستور (زير چاپ).
- : «شيده واژه‌ای نادر در شاهنامه»، فرهنگ‌نويسى، شماره ۲، مهر، ص ۸۹-۹۹، ۱۳۸۸.
- : معزفى و بررسى دو تصحيح تازه شاهنامه، آينه ميراث: سال سيزدهم، ضميمه شماره ۴، ۱۳۹۴.
- اسکندرنامه (روايت آسياب ميانه): باقى محمد بن مولانا يوسف؛ به اهتمام دکتر حسين اسماعيلى؛ چاپ اول، تهران: معين، ۱۳۹۲.
- ابن سينا، قانون؛ ترجمه عبدالرحمان شرفکندى؛ چاپ ششم، تهران: سروش، ۱۳۸۹.
- اسدى، گرشاسپ‌نامه؛ تصحيح حبيب يغمايى؛ چاپ اول، تهران: بروخيم، ۱۳۱۷.
- افشين وفايى، محمد؛ «عيب‌گويان بيشتر گم کرده راه»، بخارا، شماره ۸۵، بهمن. اسفند ۱۳۹۰، ص ۶۹۴-۷۳۷.
- اکبرى مفاخر، آرش؛ «تخم کوريا تور؟ (تصحيح و معنى از بندهش تا شاهنامه)»، در کوى آرشان (بيست گفتار درباره‌ى حماسه‌سرايى در ايران باخترى)، چاپ اول، تهران: بنياد موقوفات افشار و سخن، ۱۳۹۷، ص ۳۸۱-۴۰۵.
- الياده، ميرچا؛ شمينيسم (فنون کهن خلسه)؛ ترجمه محمدکاظم مهاجرى؛ چاپ اول، قم: اديان، ۱۳۸۷.
- اميرمعزى؛ ديوان؛ تصحيح محمدرضا قنبرى؛ چاپ اول، تهران: زوار، ۱۳۸۵.
- ايرانشاه بن ابى‌الخير؛ بهمن‌نامه؛ ويراسته‌ى دکتر رحيم عفيفى؛ چاپ اول، تهران: علمى و فرهنگى، ۱۳۷۰.
- بيدل دهلوى؛ ديوان؛ تصحيح خال محمد خسته. خليل الله خليلى؛ چاپ چهارم، تهران: فروغى، ۱۳۸۱.
- حسن دوست، محمد؛ فرهنگ ريشه‌شناختى زبان فارسى؛ چاپ اول، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسى، ۱۳۹۳.
- جوينى، عزيزالله؛ نبرد اندیشه‌ها در حماسه رستم و اسفنديار؛ چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۴.
- خالقى مطلق، جلال؛ «بررسى و ارزيايى دو دست‌نويس ناقص شاهنامه»؛ پژوهش‌هاى نسخه‌شناسى؛ دفتر اول، ۱۳۹۵، ص ۱۴۵-۱۶۰.
- خالقى مطلق، جلال؛ واژه‌نامه شاهنامه؛ به كوشش فاطمه مهرى و گلاره هنرى؛ چاپ اول، تهران: سخن، ۱۳۹۶.
- : يادداشت‌هاى شاهنامه؛ با همكارى دکتر محمود اميدسالار و ابوالفضل خطيبى؛ چاپ دوم، تهران: مركز دايرة المعارف بزرگ اسلامى، ۱۳۹۱.
- خطيبى، ابوالفضل؛ «بادپايان هخته‌زهار»؛ جشن نامه استاد عبدالمحمد آيتى؛ چاپ اول، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسى، ۱۳۸۸، ص ۱۳۵-۱۶۲.
- : «جهش واژه‌ای ناشناخته در شاهنامه: پيشنهادهى براى تصحيح دو بيت»؛ فرهنگ‌نويسى، شماره ۳، بهمن ۱۳۸۹، ص ۱۷۲-۱۸۳.
- : «نگاهى به فرهنگ‌هاى شاهنامه (از آغاز تا امروز)»؛ نامه فرهنگستان؛ سال چهارم، شماره سوم (پيايى ۱۵)، پاييز ۱۳۷۷، ص ۳۷-۵۷.
- دهخدا، على‌اکبر؛ لغت‌نامه؛ چاپ دوم از دوره جديد، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
- رواقى، على؛ «چاپ مجدد شاهنامه يك نياز مى»، زندگى نامه و خدمات علمى و فرهنگ دکتر حسن حبيبي؛ چاپ اول، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگى، ۱۳۹۳، ص ۱-۳۹.
- رواقى، على؛ ذيل فرهنگ‌هاى فارسى؛ با همكارى مريم ميرشمسى؛ چاپ اول، تهران: هرمس، ۱۳۸۱.
- ساوجى، سلمان؛ ديوان، تصحيح دکتر عباسعلى وفايى؛ چاپ اول، تهران: سخن، ۱۳۸۹.
- شعار، جعفر و حسن انورى؛ غمنامه رستم و سهراب؛ چاپ سوم، تهران: علمى، ۱۳۶۸.
- شفيعى، محمود؛ شاهنامه و دستور؛ چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
- شميسا، سيروس؛ طرح اصلى داستان رستم و اسفنديار؛ چاپ اول، تهران: ميترا، ۱۳۷۶.
- صادقى، على اشرف (سرپرست)؛ فرهنگ جامع زبان فارسى؛ چاپ اول، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسى، ۱۳۹۳.
- عطار، فريدالدين؛ منطق الطير؛ مقدمه، تصحيح و تعليقات: دکتر محمدرضا شفيعى کدکنى؛ چاپ اول، تهران: سخن، ۱۳۸۳.
- فرامرزننامه بزرگ (از سراينده‌اى ناشناس در اواخر قرن پنجم)؛ به كوشش ماريولين فان زوتفن و ابوالفضل خطيبى؛ چاپ اول، تهران: سخن، ۱۳۹۴.
- فردوسى، ابوالقاسم؛ شاهنامه (نسخه برگردان از روى نسخه كتابت اواخر سده هفتم و اوایل سده هشتم هجرى قمرى

- کتابخانه شرقی وابسته به دانشگاه سن ژوزف بیروت، شماره ۴۳ (NC)، به کوشش ایرج افشار، محمود امیدسالار و نادر مطلبی کاشانی؛ چاپ اول، تهران: طایفه، ۱۳۸۹.
- فردوسی، ابوالقاسم؛ شاهنامه همراه با خمسه نظامی (چاپ عکسی نسخه سعدلو)؛ با مقدمه دکتر فتح الله مجتبیایی؛ چاپ اول، تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۹.
-؛ شاهنامه؛ تصحیح مصطفی جیحونی؛ چاپ اول، اصفهان: شاهنامه پژوهی، ۱۳۷۹.
-؛ شاهنامه؛ تصحیح دکتر جلال خالقی مطلق؛ دفتر ششم با همکاری دکتر محمود امیدسالار و دفتر هفتم با همکاری ابوالفضل خطیبی؛ چاپ اول، تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۶.
- فردوسی، ابوالقاسم؛ شاهنامه؛ پیرایش دکتر جلال خالقی مطلق؛ چاپ اول، تهران: سخن، ۱۳۹۳، ج ۲.
-؛ شاهنامه؛ پیرایش دکتر جلال خالقی مطلق؛ چاپ دوم، تهران: سخن، ۱۳۹۶، ج ۴.
- قلئم مقامی، سیداحمد رضا؛ «جهش و اشتقاق آن»؛ مجله زبان ها و گویش های ایرانی؛ شماره ۳، اسفند ۱۳۹۲، ص ۴۵-۵۷.
- قواس غزنوی، فخرالدین مبارکشاه؛ فرهنگ قواس؛ به اهتمام نذیر احمد؛ چاپ اول، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳.
- کزازی، میرجلال الدین؛ نامه باستان؛ چاپ اول، تهران: سمت، ج ۶، ۱۳۸۴ و ج ۷، ۱۳۸۵.
- لغت نامه فارسی (بزرگ)؛ چاپ دوم، تهران: موسسه لغت نامه دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۱.
- مستوفی، حمدالله؛ ظفرنامه به انضمام شاهنامه (چاپ عکسی از روی نسخه خطی مورخ ۸۰۷ هجری در کتابخانه بریتانیا، ۲۸۳۳ Or)؛ چاپ اول، تهران و وین: مرکز نشر دانشگاهی و آکادمی علوم اتریش، ۱۳۷۷.
- مکنزی، دیوید نیل؛ فرهنگ کوچک زبان پهلوی؛ ترجمه دکتر مهشید میرفخرایی؛ چاپ سوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳.
- منصوری، یدالله؛ بررسی ریشه شناختی فعل های زبان پهلوی؛ چاپ اول، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۴.
- منصوری، یدالله و جمیله حسن زاده؛ بررسی ریشه شناختی افعال در زبان فارسی؛ چاپ اول، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۷.
- ناصرخسرو؛ دیوان، تصحیح استاد مجتبی مینوی و دکتر مهدی محقق؛ چاپ پنجم، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۸.
- نحوی، اکبر؛ «نکته ای درباره مؤلف معجم شاهنامه»؛ کتاب پاژ، شماره ۹، تابستان ۱۳۷۲، ص ۱۵۵-۱۵۸.
- نفیسی (ناظم الاطبا)، علی اکبر؛ فرهنگ نفیسی؛ چاپ اول، تهران: کتاب فروشی ختام، ۱۳۵۵.
- همدانی، رشیدالدین فضل الله؛ جامع التواریخ؛ تصحیح و تحشیه محمد روشن و مصطفی موسوی؛ چاپ اول، تهران: البرز، ۱۳۷۳.